

اما با این مساله هم که بچه‌ها به نحوی به موضوعات بیشتری برای مطالعه علاقه‌مند شوند، مخالفتی نداشتم.

این شد که منتظر ماندم تا در موقعیت مناسب، به عملی شدن ایده پدر کمک کنم.

پدر گفت: «می‌خوام دقیقا مثل مسابقه کتابخوانی که زمان جوانی ما زیاد برگزار می‌شد، کتاب تعیین کنم و بهتون به‌ازای هر کتاب پول پرداخت کنم.»

پسرک طغیان کرد: «این مسخره‌بازیا چیه؟ مگه ما بچه‌ایم؟»
گفتم: «ولی من تا آخر دوره لیسانسم هم توی این مسابقات شرکت می‌کردم. فقط مال بچه‌ها نیست که با خوندن کتاب‌هایی که اگر به سلیقه خودم بود، شاید هیچ‌وقت نمی‌خوندم.»

پسرک گفت: «مشکل بزرگ‌تر همین. الان اومدیم و من به‌زور آقای بابا، یه کتابی که خودم دوست ندارم، خوندم. هیچ ارزشی نداره. توی ذهنم نمی‌مونه.»

گفتم: «کاملا اشتباه می‌کنی. من دقیقا توی همین قضیه تجربه دارم. می‌خواستم همینو بگم که اگر کتاب واقعا خوب و مناسبی رو، حتی با اکراه، بخونی، بالاخره ذهنت نمی‌تونه بی‌اعتنا باقی‌بمونه. شروع می‌کنه با مطالب کتاب ارتباط برقرار می‌کنه. من چند تا از کتاب‌هایی که خوندم، همین جوری روی ذهنم اثر گذاشت. راجع به مسائلی اطلاعاتم خیلی کم بود و با خوندن یک کتاب از همین مسابقه‌ها، کلی راجع بهش مطلع می‌شدم. یا راجع به چیزی فکر اشتباهی داشتم، با خوندن استدلال منطقی و مستند یک کتاب، فکرم اصلاح می‌شد.»

پسرک باز هم معترض بود: «بابا! آخه این کار خیلی مصنوعی و چیپه. خیلی تابلوئه که می‌خوای به‌زور یه چیزایی رو توی کله ما فرو کنی! جواب نمی‌ده! اثر نمی‌کنه!»

پدر با خونسردی، پشت فرمان از ماشین کناری سبقت گرفت و گفت: «مردم این همه کلاس ریز و درشت بچه‌هاشون رو می‌فرستن و کلی پول می‌دن به اون مربی‌ها که بچه‌ها یه چیزی یاد بگیرن. حالا من رک و راست، می‌خوام پول این مدل کلاس‌ها رو بدم به خودت. چون تو به قول خودت، مهارت داری چیزهایی که خیلی‌ها از معلم و کلاس یاد می‌گیرن، از کتاب یاد بگیرن. این کجاش چیپ و تابلوئه؟ من به عنوان پدر وظیفه‌مه توی این سن نوجوانی، چیزهایی که فکر می‌کنم لازمه، یادتون بدم. تو داری مهارت رو به من می‌فروشی که من این وظیفه‌م رو انجام بدم.»

پسرک ساکت شد. دخترک هم. دیگر چیزی برای مخالفت به ذهن‌شان نمی‌رسید. البته از جهت مادی، وسوسه هم شده بودند. بالاخره دخترک گفت: «خب ما چه جوری باید اعلام کنیم که اون کتابو خوندیم؟»

داد پسرک دوباره درآمد: «ای آدم قاشق‌چایی‌خوری! عین این بچه‌زنگای کلاس می‌مونه که می‌گن خانوووم امتحان بگیر! ما درسمونو خوندیم!»

خندیدم: «پس چی؟! فکر کرده بودین همین که بیاین بگین کتاب رو خوندین، پولو می‌گیرین و تمام؟! نخیر! پای پول وسطه. کسی پول مفت نمی‌ده اینجا.»

پدر گفت: «بله! قراره مامانتون از کتابایی که من تعیین می‌کنم، ازتون امتحان بگیره که مطمئن بشه خوندین!»

آدمم اعتراض کنم که: «ای بابا! خب کتابایی که خودت خوندی، معرفی کن که امتحانم خودت بگیرن!» که متوجه شدم کوچک‌ترین اعتراض من در این موقعیت کل پروژه را زمین خواهد زد. با فشردن دندان‌ها بر هم، در راه اعتلای فرهنگ و اندیشه منزل، سکوت کردم که صدای پیامک گوشی بلند شد.

پسرک بود: از صندلی پشتی، برای این که پدر متوجه نشود، نوشته بود: «مامان! من یه مشکل دیگه‌ام با این کار دارم. من می‌خواستم با پولم برای روز پدر که چند روز دیگه هست، کادو بخرم. اگه بابا کتاب طولانی تعیین کنه، نمی‌رسم بخونم که پولشو بگیرم. کلا هم مسخره نیست که پول خودبابارو بگیرم، برای خودش کادو بخرم؟»
لبخند زدم. نوشتم: «نه. هیچ کدومش مشکلی نیست. برای هر دوش، با هم راه‌حل پیدا می‌کنیم. به موقع پول دست میاد که بتونی کادو بخری.»



روایت‌های یک مادر کتاب‌باز

مهارت‌های چند؟



سمیه‌سادات
حسینی

نویسنده

توی قالب کوچک ماشین و در سکووت و زوزدار جاده، حتی کوچک‌ترین تغییر در ریتم نفس‌کشیدن هم از گوش بقیه دور نمی‌ماند. چه برسد به این که پسرک ناگهان بازمزمه گفت: «اگه‌هی! چقدر این خوبه. کاش پول داشتم.»

گفتم: «خدا به‌خیر کنه. باز چی پیدا کرده بخره.»

پدرش گفت: «چی هست حالا؟»

به عقب برگشتم و نگاهش کردم. هدست روی گوشش بود و چندان متوجه دوروبر نبود. برای همین هم، بلند صحبت کرده بود. اشاره کردم که هدست را بردارد.

پرسیدم: «چی می‌خوای بخری، پول نداری؟»

گفت: «مامان خانوم! قول داده بودی کمک کنی من برای خودم یه شغل خونگی دست و پا کنم و درآمد داشته باشم.»

راست می‌گفت، مدت‌ها بود که دلش می‌خواست با انجام کاری که در توانش باشد، درآمد منظم کسب کند و من هم قول داده بودم برای عرضه مهارت‌هایش، مشتری پیدا کنم و البته هنوز موفق نشده بودم.

گفت: «دو ساله بهم می‌گی برویه مهارت به‌دست بیار. اونم مهارت کافی، نه کم، که من برات مشتری پیدا کنم. اما قولتو انجام ندادی.»
باز هم راست می‌گفت. عوامل زیادی مثل سن زیر ۱۸ سالش، بیماری فراگیر کرونا و تغییرات شدید در زندگی‌مان باعث شده بود در انجام این کار موفق نشوم. تلاش‌هایی هم کرده بودم. اما نشده بود. در وضعیتی که بسیاری از بزرگسالان با مهارت‌های مشابه و حتی بیشتر، یافتن شغل و کسب درآمد برایشان مشکل بود، ایجاد ممر درآمد مداوم برای یک پسر بچه، چند برابر مشکل‌تر بود. پدرش پرسید: «حالا مامان برای کدوم مهارت قرار بوده مشتری پیدا کنه؟»

گفت: «زبان دیگه. الان به‌نظر خودم هم برای ترجمه، هم تدریس آماده‌ام. این همه زحمت کشیدم روی زبانم.»

پدرش گفت: «حیف شد. من می‌خواستم چیز دیگه ازت بخرم.

به مهارت دیگه‌ت رو.»

پسرک گفت: «چی دیگه؟ برنامه‌نویسی؟ اونم خیلی تمرین کردم. ولی اون خیلی گسترده هست. نمی‌تونم بگم الان جزو مهارت‌هامه.»

پدر گفت: «نه! مهارت کتابخوانی‌ت. هم مال خودت، هم خواهرت. من حاضرم بخرم.»

گفتم: «یادش به‌خیر. منم یه زمانی از طریق مهارت کتابخوانی، پول در می‌آوردم. این جوری که می‌گشتم ببینم کجا مسابقه کتابخوانی برگزار می‌شه، شرکت می‌کردم. معمولا هم جزو سه نفر اول بودم. جایزه‌شم می‌شد درآمدم.»

دخترک با بی‌حوصلگی گفت: «الان دیگه خیلی از این مسابقه‌ها جایی نیست. اون مدل مسابقه از مد افتاده.»

پدر گفت: «ولی من دقیقا می‌خوام همین جوری مهارت‌تون رو بخرم.»

دو زاری بنده در آن لحظه افتاد. هرچند پسرک و خواهرش هنوز گیج و وویج بودند که مهارت کتابخوانی چطور قابل خرید و فروش است و این برمی‌گشت به موضوعی قدیمی بین‌مان. پدر این دو طفل، عقیده داشت تنوع و فایده موضوعات دلخواه این دو نوجوان منزل، برای مطالعه کم است و باید به‌نحوی این تنوع را ایجاد کرد. چرا که این سن دوره‌طلایی کسب برخی اطلاعات است، طوری که ملکه ذهن شود. من البته به‌عنوان یک کتاب‌خوار قهار، کسی که در سن نوجوانی، عطش مطالعه‌اش در حدی بود که اگر کتابی برای خواندن نمی‌یافت، به خواندن روزنامه دور سبزی خوردن می‌پرداخت، تقریبا مخالف بودم. نه این دوره را دوره طلایی کسب اطلاعات می‌دانستم، نه فکر می‌کردم اگر آدم در این دوره از برخی مطالب مطلع شود تا آخر عمر ملکه ذهنش خواهد بود و دیگر باورش به آنها را از دست نخواهد داد و نه حتی خیلی نگران تنوع کم زمینه مطالعاتی بچه‌ها بودم. بنا به تجربه خودم، دوره نوجوانی، دوران مناسبی برای جلب علاقه به هر چیزی بود. نه ساختن اندیشه‌ای منسجم و محکم. دوران عادت کردن به روش بود. نه توقف سر محتوا. دوره ساختن ساختار بود، نه انباشتن انبان.



پسرک و خواهرش
هنوز گیج و وویج بودند
که مهارت کتابخوانی
چطور قابل خرید و
فروش است و این
برمی‌گشت به موضوعی
قدیمی بین‌مان. پدر
این دو طفل، عقیده
داشت تنوع و فایده
موضوعات دلخواه این
دو نوجوان منزل، برای
مطالعه کم است و باید
به‌نحوی این تنوع را
ایجاد کرد